

در تقلاي خوشبختي: پرتره‌نگاري سه زن سرپرست خانوار**

مسعود زماني مقدم^۱، سيدعليرضا افشاني^۲، كاريا بوتين^۳، آنكه نيهوف^۴

(تاريخ دريافت: ۱۴۰۰/۰۸/۱۵، تاريخ پذيرش: ۱۴۰۰/۱۲/۱۵)

چکیده

زنان سرپرست خانوار فقير با انواع دشواري‌ها و مسائل فراوان در مسير خوشبختي مواجه‌اند. در اين مقاله با هدف فهم چگونگي تجربه زنان سرپرست خانوار فقير از خوشبختي و موانع و چالش‌هاي مرتبط با آن با روش کيفي پرتره‌نگاري به مطالعه ميان‌رشته‌اي سه زن سرپرست خانوار در يکي از محله‌هاي محروم شهر خرم‌آباد پرداخته‌ايم. داده‌ها با استفاده از استراتژي‌هاي نمونه‌گيري هدف‌مند و نظري و از طريق مصاحبه‌هاي عميق و يادداشت‌هاي ميداني در دو مرکز بهداشت گردآوري شد. سپس داده‌ها را در جهت شناسايي مضمون‌هاي اصلي و خلق پرتره‌هاي نهايي مشارکت‌کنندگان تجزيه و تحليل کرديم. براساس يافته‌ها، انواع منابع اقتصادي، اجتماعي، فرهنگي و روان‌شناختي مشارکت‌کنندگان زمينه را براي تحقق يا عدم تحقق دستاوردهاي همچون افزايش رضاييت از زندگي، کاهش بار اضافي نقش، و افزايش رضايتمندي فرزندان فراهم مي‌کند و در اين زمينه است که چگونگي خوشبختي مشارکت‌کنندگان بر ساخته مي‌شود و تعيين مي‌يابد. درنتيجه، هر يک از مشارکت‌کنندگان با وجود اشتراکاتي که با هم دارند،

<http://dx.doi.org/10.22034/jss.2022.528292.1519>

* مقاله علمي: پژوهشي

* اين مقاله مستخرج از رساله دکتری نویسنده اول در رشته جامعه‌شناسی در دانشگاه یزد است که با همکاری استاد راهنما و استادان دوره فرصت مطالعاتی مقطع دکتری نویسنده اول در دانشگاه واخنینگن هلند انجام شده است.

۱. دانش‌آموخته دکتری جامعه‌شناسی مسائل اجتماعي، دانشگاه یزد

۲. استاد جامعه‌شناسی، دانشگاه یزد (نویسنده مسئول)

۳. استاديار جامعه‌شناسي، دانشگاه واخنينگن هلند

۴. استاد جامعه‌شناسي، دانشگاه واخنينگن هلند

۳. carja.butijn@wur.nl

۴. anke.niehof@wur.nl

۴. anke.niehof@wur.nl

مجله مطالعات اجتماعي ايران، دوره پانزدهم، شماره ۴، زمستان ۱۴۰۰: ۱۰۹-۸۳

تعريف و تجربه متفاوتي از جست‌وجوي خوشبختي را ابراز مي‌کنند. آن‌ها در تقلاي خوشبختي از استراتژي‌هاي گوناگوني استفاده مي‌کنند و براي رسيدن به اين هدف داراي سطوح متفاوتي از منابع دروني و بيروني‌اند. هر زن به‌عنوان يك انسان اجتماعي تجربه منحصر به فرد خود را دارد که بر گزينه‌ها و استراتژي‌هايش در رفع موانع خوشبختي تأثير مي‌گذارد.

واژه‌هاي کليدي: زنان سرپرست خانوار، خوشبختي، اصالت، فقر، پژوهش کيفي، روش پرتره‌نگاري.

مقدمه و بيان مسئله

همه انسان‌ها به طرق مختلف در پي خوشبختي^۱ هستند. با وجود اين، خوشبختي مفهومي نسبي است و ماهيت آن به هيچ وجه مورد توافق نيست (گاف؛ مک‌گرگور؛ کامفيلد^۲، ۲۰۰۶). والش^۳ (۲۰۰۵: ۹۵۵) ضمن اشاره به دشواري در تعريف اين مفهوم بيان مي‌کند که خوشبختي به شيوه‌هاي گوناگون به‌مثابه خوب زيستن و خوب گذراندن يا در حال شکوفايي و ترقی بودن و روبه‌رشد بودن تفسير شده است و اينکه مفهوم خوشبختي به‌طور پيچيده‌اي پيوند خورده است با ايده‌هاي ما درباره آنچه شادي بشر را تشکيل مي‌دهد و نيز نوعي زندگي که براي دستيابي به شادي مناسب است. اين تصويري است که اغلب در مطالعات شادي و کيفيت زندگي ديده مي‌شود و از سوي ارسطو و فيلسوفان شرقي از جمله کنفوسیوس نيز مطرح شده است (نک: فينهوفن^۴، ۲۰۰۰). از نظر مک‌گرگور (۲۰۰۶: ۲) خوشبختي حاصل تعامل ميان سه چيز است: «(۱) منابعي که اشخاص مي‌توانند دريافت کنند و در اختيار داشته باشند؛ (۲) آنچه آن‌ها با اين منابع مي‌توانند به دست بياورند؛ و (۳) معناهايي که اين‌ها را شکل مي‌دهد و آرزوها و استراتژي‌هاي آن‌ها را هدايت مي‌کند». خوشبختي نمي‌تواند تنها به‌عنوان يك نتيجه در نظر گرفته شود، بلکه خوشبختي وضعيتي از بودن است که برآمده از تعامل پويای نتايج و فرايندها است. اين تعامل عميقاً در جامعه ريشه دارد و توسط فرايندهاي اجتماعي، اقتصادي، سياسي، فرهنگي و روان‌شناختي شکل مي‌گيرد (نک: مک‌گرگور، ۲۰۰۶). از اين‌رو، مي‌توان گفت

۱. wellbeing

۲. Gough; McGregor; Camfield

۳. Walsh

۴. Veenhoven

خوشبختی یک مفهوم چتری^۱ است که حداقل دو مفهوم خوشبختی عینی^۲ و خوشبختی ذهنی^۳ را دربر می‌گیرد (گاف؛ مک‌گرگور؛ کامفیلد، ۲۰۰۶).

یکی از قشرهایی که در دستیابی به خوشبختی با چالش‌ها و مسائل بسیاری مواجه است، قشر زنان سرپرست خانوار است. بیش از ۳,۲۰۰,۰۰۰ خانوار زن سرپرست در ایران وجود دارد که تعداد آن نسبت به گذشته رو به افزایش بوده است (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۷). بیشتر زنان سرپرست خانوار مسئولیت مراقبت از خانوارهای خود و همچنین تأمین رفاه و نیازهای خود و فرزندان‌شان را بر عهده دارند که دستیابی به این امر چالش‌های بزرگی را برای آن‌ها به وجود می‌آورد. امکان مقابله با این چالش‌ها تا حدود زیادی به زمینه اجتماعی - فرهنگی‌ای که کنش‌ها و تعاملات این زنان در آن صورت می‌گیرد و نیز به منابع در دسترس آن‌ها بستگی دارد که بسیار محدود و ناکافی‌اند. بنابراین، همان‌طور که پژوهش‌های بسیاری نشان داده‌اند، زنان سرپرست خانوار در ایران با مسائل و مشکلات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و روان‌شناختی فراوانی مواجه‌اند (نک: زمانی مقدم؛ افشانی، ۱۴۰۰).

با توجه به مسائل و مشکلات فراوان زنان سرپرست خانوار، به نظر می‌رسد دستیابی به خوشبختی به‌ویژه برای زنان سرپرست خانوار فقیر دشوارتر است. مسئله فقر و تأثیرات ساختارهای اقتصادی و سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی بر وضعیت خانوارهای زن سرپرست ایرانی در بسیاری از مقالات مورد بحث و پژوهش قرار گرفته است (شیانی؛ زارع، ۱۳۹۸). اگرچه پژوهش‌های بسیاری پیرامون مسائل و مشکلات زنان سرپرست خانوار انجام شده است، اما هیچ‌یک از این پژوهش‌ها به‌طور کامل به چگونگی برساخت خوشبختی این زنان نپرداخته‌اند. علاوه بر این، در پژوهش‌های مرتبط با زنان سرپرست خانوار در ایران، توجه به زمینه اجتماعی و فرهنگی بسیار کم‌تر از زمینه اقتصادی و عوامل روان‌شناختی بوده است. علاوه بر این، در این پژوهش‌ها، زنان مورد مطالعه عمدتاً به‌عنوان افرادی منفعل در نظر گرفته شده‌اند و نه کنشگرانی فعال (زمانی مقدم؛ افشانی، ۱۴۰۰).

مطالعه حاضر بر آن است که با رویکردی میان‌رشته‌ای و با روشی کیفی به شناخت و فهم تجربه‌های زیسته سه زن سرپرست خانوار فقیر شهر خرم‌آباد پیرامون چگونگی خوشبختی آن‌ها در بستر فردی - اجتماعی پردازد. در واقع به این موضوع می‌پردازیم که چگونه با وجود موانع و تنگناهای اجتماعی - فرهنگی موجود، زنان سرپرست خانوار مشارکت‌کننده در پژوهش تلاش

۱. umbrella concept

۲. objective wellbeing

۳. subjective wellbeing

مي کنند تا براي خود و فرزندانشان زمينه بهتري از خوشبختي را فراهم کنند. بنابراين، توجه به پيوند ميان دوگانه زمينه اجتماعي - فرهنگي و عامليت اين زنان وجه تمايز اين پژوهش از پژوهش هاي پيشين است. افزون بر اين، شهر خرم آباد مرکز استان لرستان است که در چند سال اخير همواره با مشکلات اقتصادي بسياري از جمله فقر و بيکاري روبه رو بوده است، به طوري که در سال هاي اخير، به همراه دو سه استان ديگر، همواره در صدر جدول ميزان بيکاري در کشور بوده و وضعيت اشتغال در آن بسيار نامطلوب گزارش شده است (ترکراني، ۱۳۹۷؛ نظم فر؛ علوي؛ عشقي، ۱۳۹۹). در اين ميان، وضعيت اقتصادي محله هاي حاشيه اي و محروم شهر خرم آباد وخيم تر بوده و وضعيت زنان سرپرست خانوار در اين محله ها بحراني تر. اکثر خانوارها در اين محله ها زير خط فقر قرار دارند (مرکز پژوهش هاي مجلس شوراي اسلامي، ۱۳۹۷)، بافت هاي مسکوني در اين محله ها فرسوده و نامناسب است (خدائي؛ تيموري، ۱۳۹۶)، فرهنگ طايفه اي و پدرسالارانه همچنان در اين محيط ها مسلط است، و ميزان آسيب ها و مسائل اجتماعي از جمله فراواني سرقت، درگيري، جرم، اعتياد، خشونت خانگي و ناامني شهري در اين محله ها بسيار بالاست (مبارکي؛ سرور؛ باجولوند، ۱۳۹۷؛ عباسي؛ آقاجاني مرساء؛ کلدی، ۱۳۹۸؛ زماني مقدم؛ حسوندي، ۱۳۹۸؛ جوانمرد؛ يوسفوند، ۱۴۰۰). همچنين بايد توجه داشت که ۵۴/۴ درصد خانوارهاي زن سرپرست در لرستان در دو دهک اول درآمد مورد انتظار قرار دارند و ميانه درآمد مورد انتظار سالانه دو دهک اول اين خانوارها نيز پايين تر از ديگر دهک هاست (پژوهشکده آمار، ۱۳۹۲: ۳۵-۳۲). از اين رو، پژوهش درباره اين زنان اهميت و ضرورتي مضاعف مي يابد. در اين مقاله به پرسش هاي زير مي پردازيم:

- مشارکت کنندگان در زندگي شان چگونه براي بقا تلاش مي کنند؟
- مشارکت کنندگان در تلاش براي دستيابي به خوشبختي چه محدوديت ها و موانعي را تجربه مي کنند؟
- مشارکت کنندگان چه استراتژي هايي را براي دستيابي به خوشبختي به کار مي گيرند؟

پيشينه تجربي پژوهش

پژوهش ها و مقاله هاي بسياري در بررسي زنان سرپرست خانوار ايران صورت گرفته و منتشر شده که تنها در يك مورد از آنها خوشبختي (بهزيستي ذهني) بررسي شده است. مطالعه خداياري فرد و همکاران با هدف بررسي اثربخشي آموزش مبتني بر مثبت انديشي در ارتقاي فرايندهاي خانواده و بهزيستي ذهني زنان سرپرست خانوار شهر چهارباغ استان البرز انجام گرفت. يافته هاي پژوهش آنها نشان داد که با آموزش مهارت هاي مثبت انديشي در ميانگين

نمرات بهزیستی ذهنی نمونه‌های موردآزمایش تفاوت معناداری ایجاد نشده است. بنابراین، افزایش بهزیستی ذهنی در این گروه آسیب‌پذیر، مستلزم غنی‌سازی برنامه مداخله‌ای و انجام پژوهش‌های جامع‌تر است (خدایاری فرد؛ زندی؛ حاج‌حسینی؛ غباری بناب، ۱۳۹۵). علاوه‌براین، چندین پژوهش نیز به بهزیستی روان‌شناختی و رضایت از زندگی پرداخته‌اند که همگی در زمینه روان‌شناسی بوده‌اند و صرفاً به متغیرها و عوامل فردی - روان‌شناختی و آموزشی توجه داشته‌اند (برای مثال نک: ناعمی، ۱۳۹۴؛ بهشتیان؛ میرزازاده، ۱۳۹۵؛ صدقی؛ چراغی، ۱۳۹۹؛ منعمیان؛ مردانی راد؛ قنبری‌پناه؛ امیدی، ۱۴۰۰). البته در یکی از این پژوهش‌ها به حمایت اجتماعی ادراک‌شده پرداخته شده است. در پژوهش پروندی؛ عارفی (۱۳۹۸) به پیش‌بینی بهزیستی روان‌شناختی براساس امیدواری و حمایت اجتماعی ادراک‌شده در زنان سرپرست خانوار شهرستان سنقر پرداخته شده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که میان امیدواری و بهزیستی روان‌شناختی رابطه مستقیم و معناداری وجود دارد. همچنین، میان حمایت اجتماعی ادراک‌شده و بهزیستی روان‌شناختی رابطه مستقیم و معناداری وجود دارد. از این رو، می‌توان گفت که امیدواری و حمایت اجتماعی ادراک‌شده، عوامل مهمی در پیش‌بینی بهزیستی روان‌شناختی هستند (پروندی؛ عارفی، ۱۳۹۸).

چارچوب مفهومی

سرپرست خانوار عضوی از خانوار است که اعضای خانوار او را به این عنوان می‌شناسند. سرپرست خانوار معمولاً مسئولیت تأمین تمام یا بخش عمده‌ای از هزینه‌های خانوار یا تصمیم‌گیری درباره نحوه مدیریت درآمدها و هزینه‌های خانوار را برعهده دارد (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۷). در این مقاله، ما به تمایز میان زنان سرپرست خانوار بالفعل^۱ (در خانوارهایی که شوهر یا مرد سرپرست در آن حضور دارد) و زنان سرپرست خانوار رسمی^۲ (زنان سرپرست بیوه یا ازدواج‌نکرده یا طلاق‌گرفته) توجه داشته‌ایم (چانت^۳، ۱۹۹۸). سه مشارکت‌کننده‌ای که در این پژوهش بررسی شده‌اند زنان سرپرست بالفعل‌اند. از نظر چانت (۱۹۹۸)، زنان سرپرست خانوار بالفعل در مقایسه با زنان سرپرست خانوار رسمی می‌توانند وضعیت بدتری داشته باشند. از سوی دیگر، در فرایند پژوهش از چارچوب «خوشبختی در کشورهای در حال توسعه» به‌عنوان راهنمای مفهومی به‌ویژه برای فهم زمینه اقتصادی و اجتماعی استفاده کرده‌ایم (مک‌گرگور،

۱. *de facto*

۲. *de jure*

۳. Chant

۲۰۰۶؛ گاف؛ مک‌گرو؛ کامفیلد، ۲۰۰۶). برای فهم زمینه فردی - روان‌شناختی نیز از مفهوم اصالت در نظریه خودتعیین‌گری^۱ بهره برده‌ایم (رایان؛ دسی، ۲۰۱۷). در این نظریه، به اصالت از نظر رفتارهای خودتعیین‌شده یا ابتکاری در انطباق با نیازهای اساسی روان‌شناختی از جمله خودمختاری^۲، ارتباط^۳ و شایستگی^۴ تأکید می‌شود. درواقع، اصالت از ارضای نیازهای اساسی روان‌شناختی برای خودمختاری، ارتباط و شایستگی ناشی می‌شود و میزان تحقق نیازها، به‌نوبه خود، برای رشد روان‌شناختی و خوشبختی امری ضروری است (رایان؛ دسی، ۲۰۱۷). بنابراین، ارضای نیازهای روان‌شناختی می‌بایست اصالت را تسهیل کند. در نظریه خودتعیین‌گری طبیعت انسانی ویژگی‌های مثبت مداومی را نشان می‌دهد، به‌طوری‌که افراد در زندگی‌شان بارها از خود تلاش، عاملیت و تعهد نشان می‌دهند که این نظریه آن‌ها را گرایش‌های ذاتی رشد می‌نامد.

روش پژوهش

براساس مسئله و پرسش‌ها و اهداف پژوهش، از یک روش کیفی پدیدارشناختی به‌نام پرتره‌نگاری^۵ استفاده کردیم. پرتره‌نگاری تلاش می‌کند تا جنبه‌های غنی، پیچیده و مختلف تجربه انسانی را در یک محیط اجتماعی و فرهنگی به تصویر بکشد. درواقع، این روش تلاش می‌کند تا کل‌گرا باشد و تعاملات پویای ارزش‌ها، شخصیت، ساختار و پیشینه را آشکار سازد و تجربه و رفتار انسانی را در زمینه آن مستند کند (لورنس - لایت‌فوت؛ دیویس، ۱۹۹۷). بر مبنای این روش، با خلق پرتره خاص هر یک از مشارکت‌کنندگان، در پی حفظ تنوع و فردیت مشارکت‌کنندگان به‌عنوان کنشگران درگیر در زمینه اجتماعی و فرهنگی بودیم. درواقع، هدف اصلی بازنمایی تجربه‌ها و بازگویی داستان مشارکت‌کنندگان به نحوی بود که هم تفاوت‌های فردی کنشگران لحاظ شود و هم تشابهات و ابعاد مشترک تجربه زیسته آن‌ها. استفاده از این روش سودمند بود، زیرا در این مطالعه سعی داشتیم صداهای گوناگون مشارکت‌کنندگان را از مسیر تجربه آن‌ها همچون انسان‌هایی در زمینه اجتماعی - فرهنگی بشنویم و به روابط آن‌ها در خانواده و اجتماع و نسبت این روابط با جست‌وجوی خوشبختی توجه کنیم.

۱. self-determination theory
۲. autonomy
۳. relatedness
۴. competence
۵. portraiture
۶. Lawrence-Lightfoot; Davis

زمینه پژوهش و نمونه‌گیری: زمینه پژوهش حاضر از یک محله حاشیه‌ای و محروم در شهر خرم‌آباد تشکیل شده است. از این‌رو، چارچوب نمونه‌گیری پژوهش حاضر نیز متشکل از زنان سرپرست خانواری است که در این محله‌ها زندگی می‌کنند و وضعیت اقتصادی مطلوبی ندارند. مشارکت‌کنندگان در این پژوهش سه زن سرپرست خانوار متأهل‌اند که برای دستیابی به آن‌ها از دو استراتژی نمونه‌گیری هدفمند استفاده شد؛ از نمونه‌گیری موردهای دم‌دست^۱ برای انتخاب مکان‌هایی استفاده کردیم که می‌توانستیم در آن‌ها به مشارکت‌کنندگان دسترسی راحت‌تری داشته باشیم؛ مانند مراکز بهداشت که این زنان معمولاً به آن‌ها مراجعه می‌کنند. از نمونه‌گیری گلوله‌برفی^۲ به‌ویژه از طریق معرفی کردن این زنان از سوی یک روان‌شناس و یک کارشناس تغذیه در مراکز بهداشت بهره گرفتیم. نمونه‌گیری نظری^۳ را نیز به‌طور مداوم در فرایند گردآوری و تحلیل داده‌ها مورد استفاده قرار دادیم.

مصاحبه‌ها: مصاحبه‌ها براساس یک پروتکل مصاحبه پدیدارشناختی و با همکاری یک روان‌شناس و یک کارشناس تغذیه، که هر دو خانم بودند، انجام شد و مصاحبه‌های تکمیلی به‌طور تلفنی از مشارکت‌کنندگان صورت گرفت. همچنین، برخی از اطلاعات تکمیلی را از روان‌شناس و کارشناس تغذیه درباره مشارکت‌کنندگان دریافت می‌کردیم. پس از اتمام هر مصاحبه، مصاحبه ضبط شده – که به زبان لری بود – را به فارسی برگرداندیم و دستنویس کردیم و به دنبال آن فرایند تجزیه و تحلیل داده‌ها آغاز شد.

تجزیه و تحلیل داده‌ها: ابتدا مفاهیم در فرایند کدگذاری ظهور یافتند و به هر مفهوم یک کد الصاق شد. سپس مفاهیم نزدیک به هم را به مقوله‌های فرعی و اصلی تقلیل دادیم. در نهایت، مقوله‌های اصلی را از نظر درون‌مایه و با توجه به پرسش‌های پژوهش، در مضمون‌های اصلی جای دادیم. در واقع، کل فرایند مفهوم‌سازی پژوهش با شکل‌گیری مضمون‌های در حال ظهور همراه بود. در این فرایند، تفاوت‌ها و شباهت‌ها میان مشارکت‌کنندگان نیز پدیدار شد. به عبارتی‌دیگر، برساخت مضمون‌های ظهوریافته را در جهت گسترش روایت پی گرفتیم؛ به بی‌نظمی داده‌ها نظم دادیم و هماهنگی را در گوناگونی صداها یافتیم و قطعات پراکنده را پیدا کرده و به هم متصل کردیم تا روایتی استوار^۴ خلق کنیم که نتیجه نهایی تفسیر ما پژوهشگران

۱. convenience cases
۲. snowball sampling
۳. theoretical sampling
۴. consistent narrative

در فرايند استخراج معنا از داده‌هاست. به موازات دستيابي به مضمون‌ها، براي هر مشارکت‌کننده يک پروفایل فردي ايجاد کرديم که حاوي گفته‌هاي کليدي و بخش‌هاي قابل توجهي از روايت آن‌ها در ارتباط با مضمون‌هاي اصلي پژوهش بود. پس از آن، پروفایل‌هاي مشارکت‌کنندگان را مرور و بازبيني کرديم و مضامين مشترک ميان تجربه‌هاي مشارکت‌کنندگان را برجسته کرده و با بررسي آن‌ها همراه با مضمون‌هاي به‌دست‌آمده، يک بار ديگر دريبي يافتن کنتراست و هم‌گرایی يافته‌ها برآمديم. اين فرايند به روشن‌تر شدن مضمون‌ها، شکل‌گيري پرتره‌ها و پالایش روايت نهايي انجاميد.

اعتمادپذيري^۱ و ملاحظات اخلاقي: به‌منظور افزايش اعتمادپذيري و اصالت پژوهش، استراتژي‌هايي را در طول مطالعه در نظر داشتيم؛ از جمله: الف) مثلث‌بندی^۲؛ گفت‌وگو با همالان^۳؛ ثبت مسيرنماي حسابرسي^۴؛ کنترل داده‌ها توسط اعضا^۵؛ و خودبازاندیشي^۶. همچنين براي رعایت اصول اخلاقي پژوهش به سه اصل توجه داشتيم: نخست، موافقت مشارکت‌کنندگان را جلب کرديم و درباره‌ي پژوهش به آن‌ها اطلاع داديم. دوم، محرمانه بودن هويت مشارکت‌کنندگان را رعایت کرديم و از اسامي مستعار براي آن‌ها استفاده کرديم. سوم، از زبان رساندن به آن‌ها جداً خودداري کرديم. چهارم، کاملاً سعی کرديم که داده‌ها را درست گزارش کنيم و درباره‌ي صحت‌مندی يافته‌ها حساس باشيم.

يافته‌هاي پژوهش

يافته‌ها را ابتدا با ارائه‌ي پرتره‌هاي سه مشارکت‌کننده آغاز مي‌کنيم. سپس تفسيري بر يافته‌هاي پژوهش را براساس مسئله‌ي پژوهش و تجزيه و تحليل داده‌ها در هفت مضمون به‌دست‌آمده مطرح خواهيم کرد.

پرتره اول: زهرا

۱. trustworthiness
۲. triangulation
۳. peer debriefing
۴. auditing trail
۵. member checks
۶. self-reflection

به آینده‌ام امیدوار نیستم که بگم یه خونه دارم، یه شوهر خوب دارم و یا یک زندگی خوب خواهم داشت. به زندگی امیدوار نیستم. زندگی برام بی‌ارزشه، زندگی من خالیه و اتفاق خوبی توی اون وجود نداره ... دیگه این وظایفی که هر روز باید انجام بدم برام خسته‌کننده‌ست ... همین‌که خوشبختی بچه‌هاتو ببینی کافیه. فکر این‌که آینده اینا چی می‌شه، ازدواجشون چی می‌شه ...

مصاحبه ما با زهرا در روزهای ۲۱ و ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۸ در مرکز بهداشت انجام گرفت. کل مصاحبه در ۳ ساعت و ۱۰ دقیقه صورت گرفت. در ابتدای مصاحبه حالتی تدافعی گرفته بود و راحت حرف نمی‌زد، اما به مرور با اطمینان بیشتری به سؤالات جواب می‌داد و سفره دلش را برای ما باز کرد. او زنی ساده‌پوش و خجالتی است با ظاهری فقیرانه. دست و پای او معلولیت دارد (یک دست را تا مچ و یکی از پاهایش را تا زانو ندارد). او ترجیح می‌دهد به پرسش‌های ما پاسخ‌های کوتاه بدهد. زهرا زنی ۳۷ ساله است که چهره‌اش بیشتر از سن واقعی‌اش نشان می‌دهد. تا مقطع راهنمایی بیشتر تحصیل نکرده و در ۱۸ سالگی به زور پدر ازدواج کرده است. او اکنون با شوهر بیمار و ناتوانش به همراه دو پسر ۱۵ و ۱۰ ساله‌شان در خانه‌ای کوچک که از پدرشوهر به ارث رسیده است، زندگی می‌کنند. او یک دختر ۱۷ ساله نیز دارد که ازدواج کرده است و دو بچه دارد. درآمدش عمدتاً از نظافت پاره‌وقت در منازل مردم، پاک کردن سبزی در خانه و فروش آن، مستمری بهزیستی، کمک‌های خیران و دریافت یارانه به‌دست می‌آید، که به گفته خودش روی هم رفته کم‌تر از ۸۵۰ هزار تومان در ماه می‌شود. از این بابت که اجاره نمی‌دهند خدا را شکر می‌کند. ولی با مشکلات بسیار زیادی در برآورده کردن نیازهای فرزندانش روبه‌رو است. دخترش نیز با یک مرد بدبخت‌تر از خودش ازدواج کرده و این نیز بر رنج زهرا افزوده است. احساس آزادی فردی و اجتماعی دارد، اما احساس می‌کند که در اجرای وظایفش موفق نیست. روابط کمی با اقوام و همسایگان دارد و این موضوع حمایت اجتماعی مناسب را از او گرفته است. او در ۳۷ سالگی هدف خاصی ندارد جز رفع نیازهای اولیه خانواده‌اش. او یک زن درمانده است.

زهرا از نظر وضعیت مالی از دیگر مشارکت‌کنندگان ضعیف‌تر است. از ضعف روابطش با شوهرش و دیگران می‌گوید. فقر فرهنگی و محدودیت‌های فرهنگی نیز در صحبت‌های زهرا مشاهده می‌شود. اگرچه زهرا از بد بودن زندگی زناشویی‌اش و سختی‌های سرپرستی فرزندانش گله‌مند است، اما در کل از داشتن بچه‌ها ناراحت نیست، زیرا بدون بچه‌ها تحمل سختی‌ها را ندارد. باوجوداین، به تجربه‌اش درباره مسائل فرزندانش و مشکلات فرزندپروری به‌طور مداوم اشاره می‌کند. زهرا خود را سرافکننده می‌پندارد و از عدم تسلط بر چالش‌ها و فلج شدن توانایی‌های بالقوه و فرسودگی هیجانی و جسمی‌اش می‌گوید. او خود را گرفتار زندگی می‌داند و

مدام به مشکلات و بدبختي‌ها و اندوه و افسردگي‌اش اشاره مي‌کند. رضايتي از زندگي‌اش ندارد و اميد چندانى به بهبود وضعيت نيز در خود احساس نمي‌کند. زهرا فکر مي‌کند چاره‌اي وجود ندارد جز سازگاري با اين درماندگي.

پرتره دوم: نسرین

آينده‌ام طوريه که با خودم فکر مي‌کنم تا آخر عمر با اين مرد زندگي نخواهم کرد. چون خيلي اذيتم مي‌کند. در موقع خواب اصلاً اميدوار به زندگي نيستم. احساس مي‌کنم کارام بي‌ارزشه ... نمي‌خوام خيلي کار بزرگي بکنم و آرزوي بزرگي ندارم ... همين که وضعيت‌ام بهتر بشه برام كافيه ... خدا مي‌دونه که تمام تلاشم رو براي نگهداري اين بچه‌ها مي‌کنم ... وجود بچه‌ها به زندگي‌ام معنا داده وگرنه دلخوشي‌اي توي اين زندگي ندارم ... همين که بچه‌ها هستن احساس مي‌کنم زنده‌ام ... گروهی از زنان سرپرست خانوار هستيم که باهم در ارتباطيم ... براي همدردی و هم‌صحبتی خوبه.

ما با نسرین در روزهای ۶ و ۷ خرداد ۱۳۹۸ در مرکز بهداشت مصاحبه کردیم. کل مصاحبه در ۳ ساعت و ۵۵ دقیقه صورت گرفت. نسرین به گرمی از مصاحبه ما استقبال کرد. او زنی آگاه و محجبه است با ظاهری مرتب. او بسیار خوب و باصلايت صحبت و تلاش مي‌کند به‌طور کامل با ما همکاری کند. اگرچه چهره‌اش شکسته شده، اما بشاش و خوش‌رو است. نسرین ۴۰ ساله در ۱۸ سالگی ازدواجی قومی و تحمیلی کرد. شوهر او معتاد و بيکار است و مدتی نيز زندانی بوده است. نسرین یک دختر ۱۵ ساله و یک پسر ۳ ساله دارد و چهار سال پيش فرزند بزرگش که یک پسر ۱۷ ساله بوده بر اثر خودکشی جان باخته است. نسرین تحصيلات خود را تا دبیرستان ادامه داده، ولی معتقد است که به دليل ازدواج زودهنگام‌اش مجبور به ترک تحصيل بوده و از اين جهت همواره متأسف است و حسرت می‌خورد، زیرا از نظر خودش به درس و تحصيل علاقه بسیار داشته و درس‌خوان و با استعداد بوده است. او در خانه‌اي محقر و قدیمی اجاره‌نشین است. اگرچه شوهر نسرین گاهی کارگری می‌کند و همچنین خود نسرین حمايت مالی از سوی کمیته امداد و خيرين دريافت می‌کند و يارانه‌بگیر است، اما بخشی از درآمد او از کارهای گوناگونی است که انجام می‌دهد، از جمله نوحه‌خوانی و مداحی و قرائت قرآن در مراسم‌های مذهبی، آموزش قرآن به ديگران، و انجام تزريقات. در مجموع به گفته خودش درآمدش حدود یک ميليون و صد هزار تومان در ماه است.

تنها دليل اميدواری‌اش در زندگي وجود فرزندانش است. او حسرت ناپود شدن جوانی‌اش را همیشه می‌خورد. با اين حال زنی پُرانرژی و پُر تلاش است که خود را وقف فرزندانش کرده

است. نسرين با تمام تلاش‌هایی که می‌کند باز هم از فقر رنج می‌کشد. روابط نسرين با شوهرش پرتنش و نومیدکننده است. او مدام از ازدواج تحمیلی و نامناسبش می‌نالند. خانواده و خویشاوندانش با طلاق مشکلی ندارند، ولی مشکل اینجاست که امکان طلاق را برای خود نمی‌بیند، زیرا جایی برای رفتن ندارد و دغدغه فرزندان نیز اجازه طلاق به او نمی‌دهد. نسرين خود را وقف بچه‌هایش کرده است. نسرين عزت نفس و اعتماد به نفس بالایی دارد. او احساسات دوگانه‌ای را تجربه می‌کند؛ از یک سو از وضعیت خود شرم دارد و از سوی دیگر به خود افتخار می‌کند و احساس کارآمدی و مؤثر بودن دارد. اگرچه از جبران گذشته دست شسته است، اما تا حدی سعی در تلافی زندگی از دست‌رفته‌اش دارد. با وجود دست‌وپنجه نرم کردن پیوسته با مسائل و نگرانی‌های طاقت‌فرسا او به خود قوت قلب می‌دهد و سرسختانه با تلاش و تدبیر در برابر وضعیت دشوار زندگی‌اش مقاومت می‌کند. او در لحظات اسفبار زندگی‌اش سعی کرده است امید خود را از دست ندهد.

پرتره سوم: مینا

افسرده‌ام ... فکر می‌کنم همیشه و تغییری نمی‌کنه. حتی بندی هم به صورت نمی‌دازم چون اهمیتی برام نداره. من که تنهام. بازم به مرگ فکر می‌کنم. اینکه اتفاقی برام نیوفته و این سه بچه بدبخت‌تر نشن. زندگی ارزش زیادی نداره ... شاید زندگیم از دستم دراومده ... فرصت ندارم به خودم فکر کنم. همش درگیر بچه‌ها هستم. حتی به آرایشم فکر نمی‌کنم ... یه چندتا دندونم خراب شده ولی می‌گم درستشون کنم برای کی؟ من رو کی نگاه می‌کنه؟ من که تنهام ... با بچه‌ها سرگرم هستم ... مادر بودن سخته ولی ارزشش رو داره.

ما با مینا در روزهای ۲۵ و ۲۷ خرداد ۱۳۹۸ در مرکز بهداشت مصاحبه کردیم. کل مصاحبه ۳ ساعت و ۱۵ دقیقه به طول انجامید. مینا ابتدا برای مصاحبه دلواپس بود و محافظه‌کارانه پاسخ می‌داد و به قول خودش از افشا شدن گفته‌های خود واهمه داشت. اما توانستیم اعتماد او را جلب کنیم و در نتیجه در ادامه فرایند مصاحبه با خیالی راحت‌تر مشارکت کرد. او زنی محجبه با ظاهری مرتب و مناسب است. مینا چهره معصوم و مهربانی دارد و سعی می‌کند خود را قوی نشان بدهد. او آرام و گاه نامفهوم حرف می‌زند. مینا در ۳۸ سالگی ۳ فرزند ۹ و ۷ و ۴ ساله دارد. او در ۲۴ سالگی و با صلاح‌دید والدین‌اش ازدواج کرده و هم‌اکنون شوهرش معتاد و بی‌کار است. او تا مقطع دبیرستان بیشتر درس نخوانده و از این موضوع خیلی هم ناراحت نیست. مینا به همراه همسر و فرزندان‌اش در خانه‌ای بسیار کوچک زندگی می‌کنند که در تملک خودشان است. درآمد مینا علاوه بر کمک‌های کمیته امداد و خیران و دریافت یارانه، از نظافت پاره‌وقت در منازل مردم حاصل می‌شود. بر مبنای گفته او، درآمد کلی‌اش ۵۱۰ هزار تومان در ماه است.

بزرگ‌ترين مشكل او شوهر معتادش است. تمام سعي‌اش را مي‌كند تا فرزندانش احساس كمبودي نداشته باشند. او زني پُرانگيزه و پُر تلاش است كه خود را مثبت ارزيايي مي‌كند. گرچه مينا احساس ناكامي و رنجوري و نارضايتي در زندگي‌اش مي‌كند، اما سعي مي‌كند وضعيت را تاب بياورد و در تقلايي مدام است براي سرپرستي فرزندانش كوچك‌اش. او براي حفظ خويش تلاش مي‌كند و به آينده اميدوار است.

مضمون‌ها

برپايه تجزيه و تحليل داده‌ها هفت مضمون كلي به دست آمد. مضمون‌هاي اول تا چهارم به ترتيب منابع اقتصادي، اجتماعي، فرهنگي و روان‌شناختي مشاركت‌كنندگان را نشان مي‌دهند. مضمون‌هاي پنجم تا هفتم نيز نشان‌دهنده پيامدها و دستاوردهاي مبتني بر منابع‌اند.

مضمون نخست: تنگناهاي معيشتي و اقتصادي

فقر شديد مشاركت‌كنندگان به دليل وضعيت بد اقتصادي جامعه، دشواري در اشتغال و كسب درآمد، و حمايت دولتي ناكافي به تغذيه نامناسب و ناكافي و پايين بودن كيفيت مسكن آن‌ها منجر شده است. مشاركت‌كنندگان هم دچار فقر مطلق هستند و هم گرفتار فقر مزمن. همه مشاركت‌كنندگان خود را فقير مي‌دانند و طي مصاحبه‌ها از بي‌پولي، محروميت، نداري و مشكلات مالي در زندگي‌شان مي‌گويند. آن‌ها دارايي و سرمايه قابل توجهي ندارند و عملاً فاقد منابع اقتصادي و رفاهي كافي‌اند. از اين رو، فرودستي طبقاتي مشاركت‌كنندگان موجب ميزان بالاي احساس فقر و اولويت مادي آن‌ها در زندگي مي‌شود. افزون‌بر اين، آن‌ها عمدتاً در تأمين حداقل نيازهاي ضروري‌شان و در خريد مايحتاج روزمره خانوار ناتوان‌اند و با مسكن حداقل، پوشاك حداقل، تغذيه حداقل مي‌سازند. اين وضعيت موجب مي‌شود كه مشاركت‌كنندگان كم‌وبيش احساس بيچارگي كنند و در بسيار از مواقع خود را قادر به اداره زندگي ندانند. مسئله اما فقط فقر مطلق مشاركت‌كنندگان نيست، بلكه طولاني بودن مدت فقير بودن نيز بر آن‌ها فشار مضاعف وارد کرده است. فقر مزمن آن‌ها عمدتاً حاصل بدهكاري، عدم كنترل بر منابع، پايگاه اقتصادي ضعيف خانواده خاستگاه و خانواده شوهر است. امري كه موجب وابستگي و نيازمندي پيوسته آن‌ها به كمك‌هاي سازمان‌هاي حمايتي دولتي و غيردولتي شده است. آن‌ها فقر را در وهله نخست در برآورده نشدن نيازهاي روزمره‌شان تعريف مي‌كنند، كه اين خود نشان‌دهنده فقر شديد آن‌هاست. خانواده‌هاي مشاركت‌كنندگان نيز عمدتاً وضعيت مالي خوبي

ندارند و از طبقات پایین جامعه‌اند. فقر شدید مشارکت‌کنندگان عمدتاً پیامد وضعیت بد اقتصادی جامعه، دشواری در اشتغال و کسب درآمد، و حمایت دولتی ناکافی است. از نظر مشارکت‌کنندگان، محدودیت‌های اجتماعی - فرهنگی نیز فرصت‌های شغلی آن‌ها را کم‌تر و محدودتر کرده و در نتیجه از میزان درآمد آن‌ها می‌کاهد. در چنین وضعیتی آن‌ها چاره‌ای جز وابستگی به نهادهای حمایتی دولتی و خصوصی یا درآمدزایی محقرانه و البته بی‌ثبات ندارند. همه مشارکت‌کنندگان میزان حمایت، مستمری و خدمات نهادهای دولتی را اندک و ناکافی می‌دانند. نقش حمایت دولتی در وضعیت وخیم اقتصادی آن‌ها اهمیت مضاعفی می‌یابد. زیرا آن‌ها نه امنیت شغلی و درآمد مناسب دارند و نه منابع کافی حمایتی از خانواده خاستگاه یا خانواده شوهرشان دریافت می‌کنند. از این رو، مشارکت‌کنندگان به حمایت‌های دولتی وابستگی حیاتی و ضروری دارند.

مضمون دوم: نابسندگی شبکه روابط اجتماعی

مهم‌ترین و نزدیک‌ترین روابط مشارکت‌کنندگان در فضای خانواده با فرزندان است. در واقع، بیشتر تعاملات آن‌ها در شبکه روابط اجتماعی خانوادگی‌شان با فرزندان‌شان است. روابط مشارکت‌کنندگان با فرزندان اگرچه با دشواری‌هایی همراه است، اما در مجموع رابطه‌ای مثبت برای مشارکت‌کنندگان است. به عبارتی دیگر، از آنجا که مسئولیت فرزندان بر عهده آن‌هاست، کثرت و تعارض نقش‌های مشارکت‌کنندگان بر کمیت و کیفیت روابطشان با فرزندان اثر منفی می‌گذارد. با وجود این، مشارکت‌کنندگان حمایت عاطفی و احساس همدردی از سوی فرزندان و در مواردی حمایت مالی نیز از آن‌ها دریافت می‌کنند. اما روابط مشارکت‌کنندگان با شوهر عمدتاً پرتنش است و همراه با نارضایتی زناشویی. مشارکت‌کنندگان به عدم حمایت عاطفی و مالی از سوی شوهر، جدایی عاطفی و روابط سرد زناشویی، و خشونت‌ورزی روانی و جسمی شوهر اشاره می‌کنند و آن را عمدتاً پیامد اعتیاد، از کارافتادگی و بی‌درآمدی شوهر می‌دانند. در این فضای خانودگی، مشارکت‌کنندگان به‌شکلی متداول مسائلی همچون سرزنش و سرکوفت متقابل، پنهان‌کاری متقابل، مشاجره دائم و بی‌احترامی در روابط زناشویی، حرمت‌شکنی و اجبار شوهر، عدم تفاهم زناشویی را تجربه می‌کنند. اگرچه هر سه مشارکت‌کننده شوهر را اساساً یک مانع می‌دانند، اما هم‌زمان با نافرمانی از شوهر، وضعیت را به اجبار تحمل می‌کنند؛ وضعیتی که توسط شوهر عادی‌نمایی می‌شود و در آن گفت‌وگو میان اعضای خانواده جایی ندارد. افزون‌بر این، دشواری‌ها و موانع اقتصادی مشارکت‌کنندگان بر روابطشان با اعضای خانواده اثر منفی گذاشته و مسائل آن‌ها را تشدید می‌کند.

همه مشارکت‌کنندگان روابط بهتری با اعضای خانواده خاستگاه خود نسبت به اعضای خانواده شوهرشان دارند. باوجود این، برای مشارکت‌کنندگان، روابط با خانواده خاستگاه و خانواده شوهر عموماً با تنش‌ها و ناراحتی‌هایی همراه است. به‌ویژه اینکه مشارکت‌کنندگان به‌طور طبیعی انتظاراتی از آن‌ها دارند که یا برآورده نمی‌شوند یا به‌صورت اندکی برآورده می‌شوند. البته خانواده‌های خاستگاه و خانواده‌های شوهران آن‌ها هم عمدتاً دچار فقر مالی و مسائل و دشواری‌های خاص خود هستند که به‌تبع آن، حمایت از مشارکت‌کنندگان را به‌حداقل می‌رساند. باوجود این، هر مشارکت‌کننده نیز دارای روابط خاص خود با خانواده خاستگاه و خانواده شوهر است و شدت و ضعف روابط آن‌ها با خانواده خاستگاه و خانواده شوهر متفاوت از یکدیگر است. مشارکت‌کنندگان به‌عنوان عضوی از خانواده خاستگاه و خانواده شوهر عمدتاً نوعی انزوای نقشی را تجربه می‌کنند که پیامد جدایی و فاصله گرفتن آن‌ها از خانواده خاستگاه و خانواده شوهر و بی‌تفاوتی و انتظارات بی‌جای این خانواده‌ها نسبت به آن‌هاست.

روابط و پیوند مشارکت‌کنندگان با اقوام عمدتاً ضعیف است و جز در موارد اندکی، حمایتی از طرف آن‌ها دریافت نمی‌کنند. درواقع، شبکه خویشاوندی آن‌ها محدود است و معاشرت خانوادگی بسیار کمی با اقوام دارند. یکی از دلایل این محدودیت روابط با اقوام، وضعیت بد اقتصادی و اجتماعی مشارکت‌کنندگان است. به‌طوری‌که بسیاری از اقوام و فامیل مشارکت‌کنندگان روابطشان را با آن‌ها قطع یا محدود کرده‌اند، زیرا نمی‌خواهند مشکلات مشارکت‌کنندگان و فرزندان‌شان موجب شود که سربار آن‌ها شوند. به‌عبارتی‌دیگر، عدم توانمندی مشارکت‌کنندگان به محدودتر شدن روابط و پیوندشان با اقوام انجامیده و موجب دوری کردن اقوام از آن‌ها و فرزندان‌شان شده است. به‌طور کلی می‌توان گفت روابط مشارکت‌کنندگان با اقوام و خویشاوندان عمدتاً ضعیف و یک‌طرفه است. به این معنا که این زنان به‌دلیل پایگاه اجتماعی پایینی که دارند نمی‌توانند در شبکه خویشاوندان حضوری قوی داشته باشند و عمدتاً نقش کمک‌گیرنده را در تعاملات خویشاوندی بازی می‌کنند. درنتیجه همواره در معرض طرد اجتماعی و تحقیر از سوی خویشاوندان قرار دارند. روابط و پیوند مشارکت‌کنندگان با آشنایان، یعنی روابط با دیگران ناخویشاوند مانند دوستان و همسایگان، نیز محدود، سطحی و زودگذر است. شکنندگی روابط مشارکت‌کنندگان با آشنایان و شکل نگرستن تعلق عاطفی و اجتماعی نسبت به آن‌ها، نه‌تنها در ضعف مشارکت‌کنندگان در ارتباط گرفتن با دیگران، بلکه در عدم توانمندی آن‌ها نهفته است؛ همانند اقوام، آشنایان مشارکت‌کنندگان نیز از آن‌ها و مشکلاتشان اجتناب می‌کنند. از این‌رو، گهگاه تنها کمک مادی اندکی از سوی آشنایان دریافت می‌کنند. البته مشارکت‌کنندگان در مواردی در تعامل فعال با دیگر زنان از حمایت

عاطفی و اطلاعاتی آن‌ها برخوردار می‌شوند. به عبارتی دیگر، مشارکت در شبکه‌های خاص دوستانه یا همسایگی این زنان می‌تواند برای آن‌ها سودمند باشد و شکنندگی روابط اجتماعی و ضعف تعلق خویشاوندی آن‌ها را تا حدودی جبران کند.

روابط مشارکت‌کنندگان با نهادهای حمایتی دولتی پیوسته است و اساساً خود را در وابستگی مالی آن‌ها به این نهادها نشان می‌دهد. با وجود این، مشارکت‌کنندگان دریافت حمایتی از سوی نهادهای دولتی را اندک می‌دانند و به نظرشان دسترسی به مؤسسات خیریه دولتی آسان اما کم‌اثر است. از سوی دیگر، روابط مشارکت‌کنندگان با نهادهای حمایتی مردم‌نهاد ناپیوسته است و عمدتاً بر مبنای حمایت مالی خیریه‌ها و گاه بر اساس حمایت اطلاعاتی این نهادها نسبت به آن‌ها برقرار است. افزون بر نهادهای حمایتی دولتی و غیردولتی، مشارکت‌کنندگان به منظور دریافت حمایت مالی با برخی از خیریه‌ها نیز در ارتباط هستند. البته ارتباط مشارکت‌کنندگان با خیریه‌ها گاهی فراتر از مسائل اقتصادی می‌رود و به شکل‌گیری روابط نسبتاً صمیمانه مشارکت‌کنندگان با خیریه‌ها و گرایش و وابستگی به آن‌ها می‌انجامد که نتیجه آن معاشرت اجتماعی محدود مشارکت‌کنندگان با خیریه‌هاست.

مضمون سوم: عناصر فرهنگی محدودکننده

محیطی که مشارکت‌کنندگان در آن زندگی می‌کنند عمدتاً دارای ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی سنتی و پدرسالارانه است. در این فضای فرهنگی، غلبه تقدیرگرایی، تعصبات و گرایش‌های طایفه‌ای و قومی و ارزش‌های جمع‌گرایانه مشاهده می‌شود که نتیجه آن وجود روحیه محافظه‌کارانه در مشارکت‌کنندگان و فرهنگ غالب بر زندگی آن‌هاست. پای‌بندی به آداب و رسوم خانوادگی قاعدتاً در این فرهنگ مبتنی بر پدرسالاری بیشتر است و تحمیل عقیده و نظر والدین به‌ویژه در ازدواج اجباری و زود هنگام مشارکت‌کنندگان به‌وضوح مشاهده می‌شود. با وجود این، سخت‌گیری‌های دینی در فرهنگ سنتی حاکم بر زندگی مشارکت‌کنندگان کم‌تر دیده می‌شود. به همین دلیل، استفاده مشارکت‌کنندگان از آموزه‌ها و احکام دینی عمدتاً ناقص است و باورهای سنتی آن‌ها از نظر مذهبی کم‌تر نظام‌مند است. از سوی دیگر، فرهنگ پدرسالارانه شامل باورهای فرهنگی خانوادگی دربارهٔ مرد و زن و نقش‌های آن‌ها نیز مشاهده می‌شود. در واقع، رسوم فرهنگی و خانوادگی مشارکت‌کنندگان خود را در الگوی نقش‌های جنسیتی که از آن‌ها انتظار می‌رود نشان می‌دهد. ترجیح ازدواج زود هنگام زنان و وابستگی زنان، حاکی از نقش‌های جنسیتی نهادینه‌شده است. افزون بر این، پیش‌فرض هنجاری مبنی بر اینکه اصولاً نقش سرپرست خانوار بر عهدهٔ مرد است، حتی اگر معتاد و از کارافتاده باشد و وظیفهٔ تأمین خانوار بر عهدهٔ زن باشد،

نشان‌دهنده نقش‌های جنسیتی نهادینه‌شده در شکل‌گیری این هنجار فرهنگی است. فرهنگ مسلط بر زندگی مشارکت‌کنندگان عملاً علیه آن‌هاست.

در فضای فرهنگی مردسالارانه، مشارکت‌کنندگان اجبار فرهنگی مردانه، اجتماعی شدن مردسالارانه و نگرش فرهنگی مردانه نسبت به زنان را تجربه می‌کنند. فشار مردسالارانه کم‌وبیش شبکه روابط اجتماعی آن‌ها را محدودتر می‌کند و آزادی‌های فردی و اجتماعی مشارکت‌کنندگان را نیز محدود می‌کند. کلیشه‌های فرهنگی و فرهنگ مردسالارانه وضعیتی را برای مشارکت‌کنندگان فراهم می‌کند که در آن انتظارات فرهنگی جنسیتی و تبعیض‌آمیز موجب می‌شود مشارکت‌کنندگان تبعیض جنسیتی را از همان دوران کودکی و در فضای خانواده خاستگاه تجربه کنند. امری که می‌توان از آن با عنوان حاشیه‌نشینی جنسیتی نام برد. در چنین وضعیتی، مشارکت‌کنندگان علاوه بر محدودیت‌های جنسیتی مانند محدودیت در فعالیت اقتصادی و محدودیت در برقراری روابط شکل‌گیری تصویر منفی از خود به‌عنوان زن را نیز تجربه می‌کنند.

سطح آگاهی و سواد مشارکت‌کنندگان در یک سطح نیست و برخی از آن‌ها فراتر از سطح تحصیلات خود آگاهی دارند. در مجموع، سرمایه فرهنگی اندک و عدم مهارت‌های ارتباطی کافی را می‌توان در مشارکت‌کنندگان و وابستگان نزدیک آن‌ها در خانواده خاستگاه و خانواده شوهر مشاهده کرد. به‌طوری‌که سواد و تحصیلات پایین والدین بر ازدواج اجباری و زود هنگام مشارکت‌کنندگان نیز تأثیر داشته و در تقویت فضای فرهنگی محدودکننده مشارکت‌کنندگان و در عدم امکان آن‌ها در گذر از محدودیت‌ها و موانع نقش مهمی ایفا کرده است. از سوی دیگر، اگرچه وضعیت فرهنگی موجود، مشارکت‌کنندگان را محدود می‌کند، اما در فرهنگ سنتی آن‌ها امکان‌هایی نیز برای حمایت از مشارکت‌کنندگان وجود دارد، از جمله، شبکه‌های گسترده خویشاوندی، ارزش‌های جمع‌گرایانه حمایتی، ارزش‌های مبتنی بر حمایت اجتماعی و خانوادگی از زنان بی‌سرپرست و عدم دشواری طلاق برای زنان از نظر هنجاری و فرهنگی. باوجود این کارکردهای مثبت فرهنگی، به‌دلیل گرفتاری‌ها و وضعیت وخیم اقتصادی خانواده خاستگاه و خانواده شوهر و دیگر خویشاوندان، این امکان‌ها و کارکردهای فرهنگی برای مشارکت‌کنندگان تحقق پیدا نمی‌کنند و به تعبیری می‌توان گفت بی‌کارکرد می‌شوند. براساس زمینه فرهنگی موجود، مشارکت‌کنندگان از شبکه روابط خانوادگی و خویشاوندیشان انتظاراتی دارند که، به‌دلیل وضعیت وخیم اقتصادی آن‌ها، برآورده نشده و در نتیجه بر سختی‌ها و موانع مشارکت‌کنندگان افزوده می‌شود. در چنین وضعیتی، کارکردهای مثبت فرهنگی به‌واسطه وضعیت منفی اقتصادی عملاً خنثی شده‌اند.

مضمون چهارم: چالش‌های اصیل بودن

هر سه مشارکت‌کننده معمولاً در زندگی‌شان کم‌تر احساس خودمختاری و استقلال در انتخاب‌ها و اعمال خود می‌کنند. باوجوداین، مشارکت‌کنندگان با توجه به کانون کنترلی که دارند، سطوح متفاوتی از خودمختاری را در نگرش خود نشان می‌دهند. به عبارتی دیگر، توانایی مشارکت‌کنندگان در کنترل شرایط و میزان حمایت‌های دریافتی تحت تأثیر نگرش آن‌ها قرار دارد. مشارکت‌کنندگانی که یکی از ویژگی‌های شخصیتی‌شان در مقابله با شرایط و وضعیت‌های سخت، کانون کنترل درونی است، خودمختاری بیشتری را تجربه کرده و به نظر خودشان کنترل بیشتری بر امور دارند و سهم انتخاب‌ها و تصمیم‌ها و اعمال خودشان را در زندگی قابل توجه می‌دانند. درحالی‌که، مشارکت‌کنندگانی که یکی از ویژگی‌های شخصیتی‌شان در مقابله با تنگناها و شرایط دشوار، کانون کنترل بیرونی است، خود را در وضعیت‌های دشوار منفعل‌تر می‌بینند و سهم شرایط بیرونی و محیطی را بیشتر از سهم انتخاب‌ها و تصمیم‌ها و اعمال خودشان در زندگی می‌دانند. هر سه مشارکت‌کننده احساس لیاقت و شایستگی اندکی دارند و انجام فعالیت‌ها و کارهایشان را برطبق علایق شخصی‌شان نمی‌دانند. مشارکت‌کنندگان کم‌وبیش دچار درماندگی آموخته‌شده‌اند، که براساس آن به مواردی از جمله احساس کوچکی و حقارت، خودارزیابی منفی، خودکم‌بینی، عدم رضایت از خود، کاهش عزت نفس، کمی اعتماد به نفس، تصویر منفی از خود، احساس شکست و عدم موفقیت، احساس بی‌لیاقتی، تهی بودن درونی، بی‌احساسی بیرونی، نادیده گرفتن توانایی‌ها و استعدادها توسط خویش، عدم خودشکوفایی و ابراز خویشتن، علاقه و توجه به انگیزش درونی، دست شستن از آرزوها و چشم‌پوشی دیگران از توانایی‌ها و استعدادهایشان اشاره می‌کنند. باوجوداین، مشارکت‌کنندگان تحت شرایط دشوار کم‌وبیش تجربه خودکنترلی، خودتأییدی، خوداتکایی و خودآفرینندگی نیز از خود نشان می‌دهند. افزون بر این، مشارکت‌کنندگان کم و بیش مواردی از جمله روابط محدود، اهمیت نداشتن برای نزدیکان، مورد احترام قرار نگرفتن از سوی نزدیکان، عدم روابط ارض‌کننده نیازها، ناکامی در توسعه شبکه روابط اجتماعی و بی‌تعلقی به نزدیکان را بسیار تجربه می‌کنند. در نتیجه، علی‌رغم اجتناب از قطع ارتباط با دیگران، تعلق مشارکت‌کنندگان عمدتاً محدود باقی می‌ماند.

مضمون پنجم: فشار نقش‌ها

اداره امور خانه عمدتاً بر عهده مشارکت کنندگان است. در واقع، وظایفی مانند مراقبت‌گری و نظافت خانه، خرید، آشپزی، شست‌وشوی ظروف و پوشاک، و به‌طور کلی انجام کارهای خانه را مشارکت کنندگان انجام می‌دهند. البته فرزندان نیز در مواردی در این نقش‌های غیراقتصادی به مشارکت کنندگان کمک می‌کنند. از سوی دیگر، وظیفه مراقبت از فرزندان نیز بر دوش مشارکت کنندگان است. مشارکت کنندگان در مسئولیت‌ناپذیری شوهر، مجبورند به‌تنهایی به مسائل تربیتی، تحصیلی و بهداشتی فرزندان رسیدگی کنند. به‌طور کلی، ماحصل این وظایف متعدد برای مشارکت کنندگان احساس خستگی مفرط آن‌هاست.

اگرچه خانوار مشارکت کنندگان عمدتاً وابسته به کمک‌های نهادهای حمایتی دولتی (به‌ویژه مستمری کمیته امداد و یارانه‌ها) و غیردولتی (خیریه‌ها) است، اما نقش نان‌آور و فراهم‌کننده نیازهای خانوار بر عهده خود مشارکت کنندگان است و نان‌آوری شوهران موقت و ناکافی است. پیگیری کمک‌های دولتی و غیردولتی نیز توسط مشارکت کنندگان صورت می‌گیرد. باوجود نقش اقتصادی مشارکت کنندگان، آن‌ها حتی در تأمین حداقلی نیازهای خانوار نیز با دشواری‌های بسیار مواجه‌اند. از این‌رو، در نان‌آوری همواره نوعی احساس استیصال می‌کنند. دشواری‌های کسب درآمد و تقلاي پیوسته برای دریافت کمک مالی موجب فشار مضاعف بر مشارکت کنندگان می‌شود و آن‌ها چاره‌ای جز از خودگذشتگی و سرکوب نیازهای خویش ندارند و رسیدگی به خودشان را فراموش می‌کنند. فشار و تعارض نقش‌ها به‌ویژه به‌دلیل متاهل بودن مشارکت کنندگان موجب تحمل بار اضافی نقش برای آن‌ها می‌شود، که نتیجه آن، ناکامی و ناتوانی مشارکت کنندگان در ایفای کامل وظایف مختلف و عملکرد ضعیف نقشی آن‌هاست.

افول جایگاه شوهر در خانواده، به موجب اعتیاد یا ازکارافتادگی یا زندانی شدن آن‌ها، مسائلی از جمله همسری معیوب و طلاق عاطفی را در روابط همسری مشارکت کنندگان ایجاد می‌کند. می‌توان گفت همه مشارکت کنندگان همسری تحقق‌نیافته‌ای داشته‌اند. به‌علاوه، مشارکت کنندگان در وظایف مادری‌شان مستحیل شده‌اند و باوجود پیچیدگی‌ها، چالش‌ها و سختی‌های مادری، و همچنین مسائل فرزندان خود را اگرچه مادرانی ضعیف نمی‌دانند، ولی گاهی احساس شکست در ایفای نقش مادری می‌کنند. علی‌رغم فشار مضاعفی که به مشارکت کنندگان وارد می‌شود، برای آن‌ها فرزندان در اولویت زندگی‌شان قرار دارند و با از خودگذشتگی و مهر و صبوری مادرانه، از خود رفتارهای فداکارانه برای فرزندان نشان می‌دهند.

مضمون ششم: رضایت‌مندی فرزندان

در بستر نامناسب خانوادگی و باوجود مسائلی نظیر فقر خانواده و تعارضات درون خانواده محرومیت مشارکت‌کنندگان برای فرزندان نیز بازتولید می‌شود. درواقع، فقر مشارکت‌کنندگان زمینه‌ساز فقر فرزندان شده و موجب شکل‌گیری چرخه محرومیت در خانواده و بی‌بهرگی فرزندان می‌شود. مشارکت‌کنندگان از سختی‌های داشتن بچه که می‌گویند به مواردی از جمله، عدم حمایت از سوی خانواده، تعاملات والد - فرزند در وضعیت دشوار، دشواری تأمین امنیت و معیشت فرزندان، نگرانی نسبت به آینده فرزندان و نگرانی از امنیت فرزندان در محیط‌های مختلف اشاره می‌کنند. به‌دلیل نگرانی نسبت به آینده فرزندان، فشار بر مشارکت‌کنندگانی که فرزندان کوچک‌تر دارند بیشتر است. از سوی دیگر، مسئولیت‌ناپذیری شوهر نسبت به فرزندان، مصائب فرزندپروری را برای مشارکت‌کنندگان تشدید می‌کند. در فقدان یا تضعیف اقتدار شوهر و عدم نظارت و بی‌توجهی شوهر نسبت به نیازهای فرزندان می‌توان سرپرستی ناکافی شوهر نسبت به فرزندان را مشاهده کرد؛ امری که به دشواری‌های تربیتی فرزندان برای مشارکت‌کنندگان می‌افزاید.

مضمون هفتم: نارضایتی از زندگی

اگرچه مشارکت‌کنندگان دامنه محدودی از احساسات مثبت و شادی‌های روزمره، امیدواری، لذت مادری و خوشبینی را کم‌وبیش تجربه می‌کنند، اما برمبنای گفته‌های خودشان، تجربه احساسات منفی در زندگی‌شان غلبه دارد. ملال، حزن، افسردگی، احساس بی‌اهمیتی، احساس کمبود، بغض، یأس و نومیدی، غبطه، دل‌شوره، احساس غم، نگرانی، احساس ناامنی، بی‌علاقگی، احساس درماندگی و احساس ترس از احساسات منفی‌ای هستند که مشارکت‌کنندگان به آن‌ها اشاره می‌کنند. غلبه احساسات منفی به همراه عدم رضایت از زندگی موجب کاهش خوشبختی ذهنی در میان مشارکت‌کنندگان می‌شود. احساس رضایت از زندگی در میان مشارکت‌کنندگان بسیار پایین است و آن‌ها از شرایط زندگی‌شان خرسند نیستند و مدام از تیره‌بختی خود گله می‌کنند. مشارکت‌کنندگان عدم رضایت‌مندی‌شان را اغلب در وضعیت بد زندگی، مسائل شغلی و درآمدی، کیفیت بد روابط خانوادگی، نارضایتی زناشویی، نارضایتی و مسائل متعدد فرزندان، خواب و استراحت ناکافی، سختی‌های زندگی و موانع فرهنگی شادی می‌دانند. باوجود این، تفاوت‌های فردی میان مشارکت‌کنندگان در تفسیر خوش‌بینانه یا بدبینانه دشواری‌ها و وضعیت‌های تغییرناپذیر نیز وجود دارد، زهرا خود را افسرده می‌داند، مینا نسبت به آینده نسبتاً امیدوار است، و نسرين نارضایتی کم‌تری دارد.

بحث و نتیجه‌گیری

همه مشارکت‌کنندگان فقر خود را به‌عنوان مهم‌ترین گرفتاری زندگی‌شان می‌دانند و زیر بار فقر و آسیب‌پذیری رنج می‌برند. زندگی هر سه مشارکت‌کننده الگویی را از آنچه به‌عنوان زنانه شدن فقر یاد می‌شود به نمایش می‌گذارند، که براساس آن زنان سرپرست خانوار از فقیرترین فقرا هستند (چانت، ۲۰۰۳). یافته‌های ما همچنین نظر چانت (۱۹۹۸) را تأیید می‌کند که طبق آن زنان سرپرست خانوار بالفعل وضع بدتری نسبت به زنان سرپرست خانوار رسمی دارند. زنان متأهل با همسر غیرفعال کم‌تر از سایر زنان از حمایت دولتی و اجتماعی برخوردار می‌شوند. باتوجه به یافته‌های پژوهش می‌توان گفت وضعیت اقتصادی مشارکت‌کنندگان نزدیک‌ترین پیوند را با خوشبختی آن‌ها دارد. اما مسلماً تنها عامل مؤثر زمینه‌ساز در خوشبختی آن‌ها نیست. شادی‌طلب، وهابی و ورمزیار (۱۳۸۴) و براری، مطهری اصل و رضوی خراسانی (۱۳۹۱) نیز در پژوهش‌هایی این مسئله را تأیید کرده‌اند. کیفیت و کمیت شبکه روابط اجتماعی مشارکت‌کنندگان نیز در پردشدگی و تنهایی و کاهش حمایت اجتماعی آن‌ها و حتی امکان فعالیت اقتصادی‌شان دخیل است. این یافته ما با یافته‌های برخی از پژوهش‌هایی که درباره زنان سرپرست خانوار صورت گرفته است همخوانی دارد (نک: کرمانی؛ مظلوم خراسانی؛ بهروان؛ نوغانی‌دخت بهمنی، ۱۳۹۶؛ براری؛ مطهری اصل؛ رضوی خراسانی، ۱۳۹۱). همچنین وجود فرهنگ مردسالار و پدرسالار آزادی فردی و اجتماعی مشارکت‌کنندگان را محدود می‌کند و اقتدار لازم برای سرپرستی خانوار را از آن‌ها سلب می‌کند. براری، مطهری اصل و رضوی خراسانی (۱۳۹۱) به درستی بر اهمیت فرهنگ پدرسالار بر زندگی و توانمندی زنان سرپرست خانوار پرداخته‌اند. به‌علاوه، اگرچه تغییرات ناشی از سبک زندگی جدید در شهر خرم‌آباد عناصر فرهنگی و ساختار سنتی حاکم بر این شهر را به‌چالش کشانده است (اله‌دادی؛ زاهدی مازندرانی؛ نایی؛ صداقت‌زادگان، ۱۳۹۶)، اما همچنان عناصر فرهنگ ایلی و طایفه‌ای در این شهر به‌شدت مشاهده می‌شود و تعیین‌کننده است (نک: ترکرانی، ۱۳۹۹).

از لحاظ منبع فردی - روان‌شناختی اصالت، بین آنچه این زنان هستند و آنچه می‌خواهند باشند شکاف عمیقی وجود دارد (نک: مازلو، ۱۹۷۶). برای همه مشارکت‌کنندگان نیازهای آن‌ها برای خودمختاری، ارتباط و شایستگی به‌طور کامل برآورده نشده است و این مانعی برای اصالت است که به‌نوبه خود بر خوشبختی عینی و ذهنی آن‌ها تأثیر می‌گذارد. تأثیر مثبت اصالت بر خوشبختی در مطالعات بسیاری تأیید شده است (آریزا - مونتس؛ جیورجی؛ لیل - رودریگز؛ رامیرز - سوربینوا، ۲۰۱۷). باین‌حال، اصالت در مشارکت‌کنندگان تحت‌تأثیر زمینه‌های

اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی زندگی آن‌ها است. محدودیت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (تنگناهای اقتصادی، شبکه روابط اجتماعی ضعیف، طردشدگی اجتماعی و فرهنگ محدودکننده) مانع می‌شوند که مشارکت‌کنندگان آنچه می‌خواهند باشند. تحقیقاتی چگونگی ارتباط اصالت و زمینه اجتماعی را نشان می‌دهند (هارتر؛ واترز؛ ویتسل؛ کاستلیک^۱، ۱۹۹۸). این موضوع به‌ویژه به‌شدت در مورد زهرا صدق می‌کند که وضعیت اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بدتری دارد. نتایج ما نظریه‌هایی را تأیید می‌کند که رفتار اصیل را به‌عنوان یک ویژگی از تعاملات اجتماعی می‌بینند و نه ویژگی‌ای که صرفاً به اشخاص مرتبط است (رک: گرگن^۲، ۱۹۹۱؛ یورارد^۳، ۱۹۷۱). تعدادی پژوهش نیز نشان می‌دهند که اصالت با فرهنگ مرتبط است (کراس؛ هاردین؛ گرچک - سوینگ^۴، ۲۰۱۱). محدودیت‌های اجتماعی و فرهنگی از طریق تحقق یا عدم تحقق اصالت، بر خوشبختی ذهنی تأثیر می‌گذارند (نک: هپنر؛ کمیس؛ نزلک؛ فوستر؛ لیکی؛ گولدمن^۵، ۲۰۰۸). خوشبختی عینی آن‌ها در فضاها اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تعریف و مدیریت می‌شود (تقویت، تشدید یا کاهش). زنانی که از خوشبختی بیشتری برخوردار هستند می‌توانند از پس موانع اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بهتر برآیند و همچنین بیشتر در جهت اصیل بودن گام بردارند. باوجود اینکه به‌نظر می‌رسد زنان سرپرست خانوار فقیر بیشتر در تلاش برای بقا هستند، اما تجربه نسرين و مینا نشان‌دهنده تقلایی اصیل برای خوشبختی در سخت‌ترین شرایط است و تنها زهراست که عملاً در مرز بقا قرار گرفته است و تلاش اصلی او عمدتاً در جهت دوام آوردن است نه رشد فردی و انسانی.

باوجود این تفسیرها، استراتژی‌های هریک از مشارکت‌کنندگان برای دستیابی به خوشبختی عینی و ذهنی و رفع موانع و چالش‌ها متفاوت است، اگرچه مشارکت‌کنندگان مؤلفه‌های مشابهی نیز دارند. هر یک از مشارکت‌کنندگان تجربه منحصر به فرد خود را به‌عنوان یک انسان اجتماعی دارند که بر دیدگاه‌ها و استراتژی‌های آن‌ها تأثیر می‌گذارد. به‌طور کلی، چنین استراتژی‌هایی را می‌توان در طیفی قرار داد، که یک انتهای آن سازگاری^۶ است و انتهای دیگر آن تدبیر^۷ و تاب‌آوری^۱ در میانه آن قرار دارد (رک: مک‌گرگور، ۲۰۰۶). فرایندهای سازگاری

۱. Harter; Waters; Whitesell; Kastelic

۲. Gergen

۳. Jourard

۴. Cross; Hardin; Gercek-Swing

۵. Heppner; Kernis; Nezelek; Foster; Lakey; Goldman

۶. adaptation

۷. resourcefulness

می‌توانند نقش مهمی در توضیح چگونگی کنار آمدن افراد داشته باشند با آنچه ناظران خارجی غیرقابل تحمل‌ترین شرایط می‌دانند (مک‌گرگور، ۲۰۰۶). کانمن و تورسکی (۱۹۸۴) استدلال می‌کنند که تمام قضاوت‌های انسان مرتبط به چارچوبی هستند که در آن، آن‌ها ساخته می‌شود و این چارچوب از طریق مقایسه اجتماعی ایجاد می‌شود. تحقیق درمورد خوشبختی ذهنی نشان می‌دهد که افراد مدبر و کاردان هستند؛ به این معنا که قادر به انطباق با مدیریت معانی و مقایسه هستند. احساس شایستگی و اعتماد به نفس و پیشرفت در دستیابی به اهداف شخصی قابل توجه، برای ارتقا سطح خوشبختی بسیار مهم است. اما این احساسات و دستاوردها را نمی‌توان از فرایندهای اجتماعی که از طریق آن‌ها معانی تولید و به اشتراک گذاشته می‌شوند جدا کرد. از این چشم‌انداز برساخت‌گرایی، فقیرترین افراد نیز می‌توانند مدبر، امیدوار و تاب‌آور باشند (مک‌گرگور، ۲۰۰۶).

با این تفاسیر می‌توان گفت زهرا استراتژی سازگاری را درپیش گرفته است. او مقاومت کم‌تری (در مقایسه با مینا و نسرين) دارد و فقط سعی می‌کند خود را با شرایط دشوار زندگی سازگار کند. می‌توان گفت زهرا رضایت کم‌تری از زندگی احساس می‌کند و از خوشبختی کم‌تری برخوردار است و با مشکلات اقتصادی و محدودیت‌های اجتماعی - فرهنگی بیشتری دست‌به‌گریبان است. افزون‌براین، استفاده از این استراتژی تلاش برای خوشبختی در او را نیز کاهش می‌دهد. مینا استراتژی تاب‌آوری را اتخاذ کرده است. او علاوه بر سازگاری، از تاب‌آوری متوسطی برخوردار است و رضایت‌مندی و خوشبختی افزون‌تری را (در مقایسه با زهرا) تجربه می‌کند. او با اتخاذ این استراتژی انگیزه و امید بیشتری به زندگی دارد و برای دستیابی به خوشبختی بیشتر کوشش و همت بیشتری از خود نشان می‌دهد. نسرين استراتژی تدبیر را اتخاذ کرده است. او از سازگاری و انعطاف‌پذیری بالایی برخوردار است و نگرش و ارزیابی مثبت‌تری از خود (در مقایسه با زهرا و مینا) دارد. می‌توان گفت نسرين زندگی اصیل‌تری را تجربه می‌کند و برای رسیدن به خوشبختی بیشتر سخت‌تر کار می‌کند و حتی بهتر از زهرا و مینا با محدودیت‌های اجتماعی - فرهنگی کنار می‌آید.

نتایج مطالعه ما همچنین ما را به بازاندیشی در چارچوب مفهومی کامفیلد؛ مک‌گرگور (۲۰۰۵) سوق می‌دهد، که به پارادوکس قابل مشاهده در افرادی می‌پردازد که در فقر مادی زندگی می‌کنند، حتی در فقری مطلق، اما توانایی اتخاذ استراتژی‌هایی را دارند که به آن‌ها اجازه می‌دهد زنده بمانند و همچنین از زندگی خود رضایت نسبی داشته باشند و لذت ببرند. براساس این چارچوب، پول و دارایی‌های مادی تنها بخشی از منابع افراد را تشکیل می‌دهند.

روابط با دیگران (هم روابط نزدیک و هم روابط غیر نزدیک) همیشه مؤلفه‌هایی اساسی در کل مجموعه منابع بوده‌اند که مردم از آن‌ها در تلاش برای خوشبختی استفاده می‌کنند. در نتیجه، حتی فقیرترین افراد ممکن است منابع دیگری برای استفاده داشته باشند، از این رو، آن‌ها تا حدی مدبر و کاردان هستند (مک‌گرگور، ۲۰۰۶). این امر به‌ویژه در حوزه روابط اجتماعی صدق می‌کند (بیسواس - دینر؛ دینر^۱، ۲۰۰۱). برای همه مشارکت‌کنندگان در مطالعه ما، زمینه اجتماعی آن‌ها کم‌وبیش محدود به فرزندان و خانواده‌شان است. اگرچه آن‌ها از این روابط رضایت و انگیزه می‌گیرند، اما ورای آن، آن‌ها منابع اجتماعی کمی دارند.

در باره ماهیت و نقش اصالت نیز آمارتیا سن^۲ خاطر نشان کرد که ادراک افراد از نحوه انجام کار «به‌سهولت توسط شرطی‌سازی ذهنی یا انتظارات سازگارانه تحت تأثیر قرار می‌گیرد» (۱۹۹۹: ۶۲). پیش از این، او در منابع، ارزش‌ها و توسعه^۳ (۱۹۸۴: ۳۰۹) از نوعی استدلال «آگاهی کاذب استفاده کرد و اظهار داشت که گزارش مردم توسط ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی گسترده‌تر شکل می‌گیرد و به همین ترتیب همیشه نمی‌توان آن را بازتاب حقیقی تجربه یا رضایت آن‌ها دانست». یافته‌های ما نشان می‌دهد که محدودیت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تأثیر منفی بر توانایی ذهنی زنان در دستیابی به اصالت دارد. از نظر ما، حتی اگر وقتی با آمارتیا سن موافق باشیم که رویکرد افراد توسط ساختارهای وسیع‌تری شکل می‌گیرد، اما به‌نظر می‌رسد رویکرد زنان در مطالعه ما منعکس‌کننده خود حقیقی آن‌هاست. پرتله‌های این پژوهش نشان می‌دهند که این زنان درباره مشکلات خود با اصالت، یعنی محدودیت‌های که آن‌ها برای خودمختاری، ارتباط و شایستگی با آن روبه‌رو هستند، هوشیارند، و نسبت به بستر مندی مسائل خود آگاهی دارند.

در نهایت می‌توان نتیجه گرفت که طبق یافته‌های ما، پیوند میان انواع منابع در دسترس مشارکت‌کنندگان و چگونگی خوشبختی آن‌ها یک پیوند خطی و قطعی نیست. بنابراین می‌توان گزاره‌هایی بر این مبنا مطرح کرد: همچنین، الف) اگر از محدودیت‌ها و تنگناهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی کاسته شود، دستیابی به خوشبختی و زندگی اصیل‌تر آسان‌تر خواهد بود؛ ب) اگر خوشبختی بیشتری وجود داشته باشد، زندگی اصیل‌تری امکان‌پذیر می‌شود و می‌توان با سهولت بیشتری بر محدودیت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی غلبه کرد؛ ج) هرچه زندگی اصیل‌تر باشد، می‌توان به خوشبختی بیشتری دست یافت، و آسان‌تر می‌توان بر موانع و

۱. Biswas-Diener; Diener

۲. Amartya Sen

۳. *Resources, Values and Development*

محدوديتها و تنگناها و دشواريهاي زندگي غلبه کرد و در مواجهه با آنها مقاومت کرد. علاوه بر اين، هر يك از منابع با يکديگر پيوند و تأثيرگذاري متقابل دارند. شکل ۱ پيوند منابع و دستاوردهاي منتج از آن را با چگونگي خوشبختي عيني و ذهني مشارکت کنندگان نشان مي دهد. منابع اقتصادي، اجتماعي، فرهنگي و روان شناختي اي که مشارکت کنندگان در اختيار دارند، نحوه دستاوردهاي آنها را در افزايش رضاييت از زندگي، کاهش بار اضافي نقش، و افزايش رضايتمندي فرزندان نشان مي دهد. مجموع منابع و دستاوردهاي حاصل از آن، تعيين کننده چگونگي خوشبختي عيني و ذهني مشارکت کنندگان است.



شکل ۱. مدل نهايي برآمده از تحليل داده ها

منابع

الهدادي، نورالدين؛ زاهدي مازندراني، محمدجواد؛ نايبي، هوشنگ؛ صداقت زادگان، شهناز (۱۳۹۶) «بررسي رابطه سبک زندگي با تعلقات قومي و ملي شهروندان شهر خرم آباد»، فصلنامه رفاه اجتماعي، شماره ۱۱۷ (۶۵): ۹-۴۲.

- براری، مرضیه؛ مطهری اصل، مرضیه؛ رضوی خراسانی، سیدجمال (۱۳۹۱) «بررسی تأثیر عضویت در سازمان‌های مردم‌نهاد بر پایگاه اجتماعی - اقتصادی زنان سرپرست خانوار»، فصلنامه جامعه‌شناسی زنان، شماره ۳(۱): ۱۵۳-۱۷۶.
- پروندی، علی؛ عارفی، مختار (۱۳۹۸) «پیش‌بینی به‌زیستی روان‌شناختی براساس امیدواری و حمایت اجتماعی ادراک‌شده در زنان سرپرست خانوار»، مطالعات زن و خانواده، شماره ۷(۲): ۸۹-۱۱۴.
- پژوهشکده آمار (۱۳۹۲) بررسی ویژگی‌های اجتماعی، اقتصادی و سلامت خانوارهای زن‌سرپرست با تأکید بر سیاست‌ها و برنامه‌های پشتیبانی. تهران: پژوهشکده آمار.
- ترکارانی، مجتبی (۱۳۹۷) واکاوی مهم‌ترین مسائل اجتماعی شهر خرم‌آباد: طرح ملی گفت‌وگوی خانواده. دشتستان: هامون نو.
- ترکارانی، مجتبی (۱۳۹۹) لرستان در تکاپوی جامعه مدنی: یادداشت‌هایی در باب فرهنگ، اجتماع و سیاست محلی. خرم‌آباد: پریسک.
- جوانمرد، کرم‌اله؛ یوسفوند، پروانه (۱۴۰۰) «سرمایه اجتماعی و احساس امنیت در بین مناطق حاشیه‌نشین و مرکزی (شهر خرم‌آباد)»، پژوهش‌نامه نظم و امنیت انتظامی، شماره ۱۴(۵۴): ۶۲-۸۰.
- حسینی بهشتیان، سیدمحمد؛ میرزازاده، رقیه (۱۳۹۵) «اثربخشی آموزش تاب‌آوری بر راهبردهای تنظیم هیجان و رضایت از زندگی زنان سرپرست خانوار»، جامعه‌پژوهی فرهنگی، شماره ۷(۳): ۴۱-۲۱.
- خدایاری فرد، محمد؛ زندی، سعید؛ حاج‌حسینی، منصوره؛ غباری بناب، باقر (۱۳۹۵) «اثربخشی آموزش مبتنی بر مثبت‌اندیشی بر فرایند خانواده و بهزیستی ذهنی زنان سرپرست خانوار»، خانواده‌پژوهی، شماره ۱۲(۴): ۵۹۳-۶۱۲.
- خدائی، زهرا؛ تیموری، سمیه (۱۳۹۶) «تحلیلی بر پراکنش فضایی فقر شهری در نواحی شهر خرم‌آباد»، مطالعات توسعه اجتماعی - فرهنگی، شماره ۶(۳): ۳۳-۵۸.
- زمانی مقدم، مسعود؛ حسونودی، صبا (۱۳۹۸) «مطالعه کیفی خشونت خانگی علیه زنان خانه‌دار در شهر خرم‌آباد»، زن و جامعه، شماره ۱۰(۳۹): ۱۴۵-۱۷۰.
- زمانی مقدم، مسعود؛ افشانی، سیدعلیرضا (۱۴۰۰) «توانمندسازی زنان سرپرست خانوار در ایران: مروری نظام‌مند»، رفاه اجتماعی، شماره ۲۱(۸۰): ۴۵-۸۰.
- شادی‌طلب، ژاله؛ وهابی، معصومه؛ ورمزیار، حسن (۱۳۸۴) «فقر درآمدی فقط یک جنبه از فقر زنان سرپرست خانوار». رفاه اجتماعی، شماره ۴(۱۷): ۲۲۷-۲۴۷.
- شیانی، ملیحه؛ زارع، حنان (۱۳۹۸) «فرا تحلیل مطالعات زنان سرپرست خانوار در ایران». مطالعات جامعه‌شناختی، شماره ۲۶(۲): ۶۷-۹۷.
- صدقی، پروین؛ چراغی، اباذر (۱۳۹۹) «بررسی اثربخشی آموزش هوش معنوی بر تاب‌آوری و بهزیستی روان‌شناختی زنان سرپرست خانوار»، مطالعات زن و خانواده، شماره ۸(۱): ۱۵۷-۱۸۷.

عباسي، الهام؛ آقاجاني مرساء، حسين؛ كلدي، عليرضا (۱۳۹۸) «تبيين جامعه‌شناختي كجرفتاري‌هاي اجتماعي زنان (مورد مطالعه: زنان شهرستان خرم‌آباد)»، *پژوهش‌هاي انتظامي - اجتماعي زنان و خانواده*، شماره ۷(۲): ۱۵۳-۱۷۵.

كرماني، مهدي؛ مظلوم خراساني، محمد؛ بهروان، حسين؛ نوغاني دخت بهمني، محسن (۱۳۹۶) «رابطه سرمايه اجتماعي و توان‌مندی رواني در زنان سرپرست خانوار شاغل در مراكز كوثر شهرداري تهران»، *مجله علوم اجتماعي دانشكده ادبيات و علوم انساني دانشگاه فردوسي مشهد*، شماره ۱۴(۱): ۱-۳۲.

مباركي، اميد؛ سرور، هوشنگ؛ باجولوند، روح‌اله (۱۳۹۷) «تحليلي بر توزيع فضايي جرايم در شهر خرم‌آباد»، *جمعيت*، شماره ۲۴(۱۰۰ و ۹۹): ۶۵-۸۲.

مرکز آمار ايران (۱۳۹۷) *سال‌نامه آماری کشور ۱۳۹۵*. تهران: مرکز آمار ايران.

مرکز پژوهش‌هاي مجلس شوراي اسلامي (۱۳۹۷)، *برآورد خط فقر ۶ ماهه نخست سال ۱۳۹۷*.
<https://rc.majlis.ir/fa/report/show/1090439>

منعميان، گيتا؛ مرداني‌راد، مژگان؛ قنبري‌پناه، افسانه؛ اميدي، عبدالله (۱۴۰۰) «مقايسه اثربخشي درمان شناختي - وجودي و درمان متمرکز بر شفقت به شيوه گروهی بر بهزيستي روان‌شناختي زنان مطلقه سرپرست خانوار»، *علوم روان‌شناختي*، شماره ۲۰(۹۹): ۴۳۹-۴۵۲.

ناعمي، علي محمد (۱۳۹۴) «تأثير آموزش تاب‌آوری بر سلامت روان، خوش‌بيني و رضاييت از زندگي زنان سرپرست خانوار»، *پژوهش‌نامه روان‌شناسي مثبت*، شماره ۱(۳): ۴۳-۳۴.

نظم‌فر، حسين؛ علوي، سعیده؛ عشقي، علي (۱۳۹۹) «ارزيابي وضعيت اشتغال استان‌هاي ايران در پايان برنامه پنجم توسعه (به تفكيك اشتغال شهري و روستايي)»، *جغرافيا و برنامه‌ريزي منطقه‌اي*، شماره ۱۰(۲): ۶۳۴-۶۱۷.

Ariza-Montes, A.; Giorgi, G.; Leal-Rodríguez, A.; Ramírez-Sobrino, J. (2017) "Authenticity and subjective wellbeing within the context of a religious organization", *Frontiers in Psychology*, No.8: 1228.

Biswas-Diener, R.; Diener, E. (2001) "Making the best of a bad situation: Satisfaction in the slums of Calcutta", *Social Indicators Research*, No.55: 329-352.

Camfield, L.; McGregor, J.A. (2005) Resilience and wellbeing in developing countries. In Ungar, M. (ed.) *Handbook for working with children and youth pathways to resilience across cultures and contexts*. Sage.

Chant, S. (1998) "Households, gender and rural-urban migration: reflections on linkages and considerations for policy", *Environment and Urbanization*, No.10(1): 5-22.

Chant, S. (2003) Female household headship and the feminisation of poverty: Facts, fictions and forward strategies. *New Working Paper Series*, Issue 9, LSE Gender Institute, London.

- Cross, S.E.; Hardin, E.E.; Gercek-Swing, B. (2011) "The what, how, why, and where of self-construal", *Personality and Social Psychology Review*, No.15: 142-179.
- Gergen, K.J. (1991) *The saturated self*, Basic Books.
- Gough, I.; McGregor, J.A.; Camfield, L. (2006) *Wellbeing in Developing Countries: Conceptual Foundations of the WeD Programme*, Wellbeing in Developing Countries ESRC Research Group (WeD). University of Bath.
- Harter, S.; Waters, P.L.; Whitesell, N.R.; Kastelic, D. (1998) "Level of voice among female and male high school students: Relational context, support, and gender orientation", *Developmental Psychology*, No.34(5):892-901.
- Heppner, W.L.; Kernis, M.H.; Nezlek, J.B.; Foster, J.; Lakey, C E.; Goldman, B.M. (2008) "Within-person relationships among daily self-esteem, need satisfaction, and authenticity", *Psychological science*, No.19(11): 1140-1145.
- Jourard, S. M. (1971) *The transparent self*, Van Nostrand.
- Kahneman, D.; Tversky, A. (1984) "Choices, values and frames", *American Psychologist*, No.39: 341-350.
- Lawrence-Lightfoot, S., & Davis, J.H. (1997) *The art and science of portraiture*. Jossey-Bass.
- Maslow, A.H. (1976) *The Farther Reaches of Human Nature*. Penguin Books.
- McGregor, J.A. (2006) *Researching Wellbeing: From Concepts to Methodology*. Wellbeing in Developing Countries ESRC Research Group (WeD). University of Bath.
- Ryan, R.M.; Deci, E.L. (2017) *Self-determination theory: Basic psychological needs in motivation, development, and wellness*, Guilford Publishing.
- Sen, A. (1984) *Resources, Values and Development*, Basil Blackwell.
- Sen, A. (1999) *Development as Freedom*, Knopf Press.
- Veenhoven, R. (2000) "The four qualities of life: Ordering concepts and measures of the good life", *Journal of Happiness Studies*, No.1: 1-39.
- Walsh, P. (2005) Well-being, in Honderich, T. (ed.), *The Oxford companion to philosophy*, 955-956. Oxford University Press.